



## معنی و اما و اگرهای فرزندم...

نرگس وحدتی

مدیر دبستان راضیه شاهد، منطقه ۸ تهران

اشاره

مؤلف نوشته‌ای که اکنون آن را خواهید خواند، مدیر یکی از دبستان‌های شهر تهران است. وی هر ماه، براساس نیازسنجی از اولیا و مشکلات دانش‌آموزان، مطالبی را آماده می‌کند و به منازل بچه‌ها می‌فرستد. سپس از اولیا می‌خواهد نظرات خود را درباره‌ی نامه‌ای که مطالعه می‌کنند، بادر نظر داشتن ویژگی‌های فرزند خود، به مدرسه عودت دهند. به گفته‌ی خانم وحدتی، استقبال اولیا از این نوشته‌های ماهانه، بسیار چشم‌گیر و راهکارهای کاربردی که از پاسخ‌های آن‌ها گرفته می‌شود، قابل توجه و بسیار زیاد است.

ایشان، دست‌خط و نوشته‌ی چند تن از اولیای دانش‌آموزان مدرسه‌ی خود در پاسخ به نوشته‌ی حاضر را نیز برایمان ارسال کرده که خواندنی است. از قرار، اولیا ترغیب شده‌اند، براساس الگویی که از خانم وحدتی گرفته‌اند، به‌طور دقیق ویژگی‌های فرزندشان را تشریح کنند. براساس گفته‌های مدیر دبستان «راضیه»، از این نوشته‌ها، با حفظ رازداری کامل، استفاده‌های فراوانی در مدرسه به عمل می‌آید.

بسیار خوش‌حال می‌شویم از نظر شما خوانندگان محترم مجله هم درباره‌ی چگونگی برخورد با چنین دانش‌آموزانی آگاه شویم.

پرونده

شماره ۷  
دوره ۱۲  
فروردین ۸۹

۳۰

واقعاً نمی‌دانم با این بچه چه کار باید بکنم؟ همه‌ی کارهایش را نصفه و نیمه انجام می‌دهد. تکالیفش را به موقع نمی‌نویسد، یادداشت‌برداری از کارهای روزانه‌اش کامل نیست، دفتر ارتباط والدین با آموزگار را به خوبی نمی‌نویسد، همیشه بعد از برگشت از مدرسه، باید مزاحم دوستانش بشوم و از آن‌ها بپرسم که برای فردا چه کار باید انجام بدهد؟ خدا نکند مسئولیتی به او سپرده شود، تا دنبالش نباشم و مثل سایه تعقیبش نکنم، امکان ندارد کارش را کامل انجام دهد. مدام به فکر شکایت کردن از دوستان، هم‌کلاسی‌ها، معلم، ناظم، مدیر و... است، ولش کنی، از زمین و زمان ایراد می‌گیرد. خدا نکند من و پدرش سر موضوعی باهم اختلاف پیدا کنیم، تا مدت‌ها تمام هوش و حواسش را به موضوع مورد اختلاف می‌دهد و زیاد که گیر بدهیم، می‌گوید این شما هستید که تعادل مرا به هم زدید. بعضی وقت‌ها از یک آدم بزرگ بیشتر حالی‌اش می‌شود و بعضی وقت‌ها اندازه‌ی یک گنجشک عقل توی مغزش نیست. تازگی‌ها هم که این آنفلوآنزای نوع A خوب بهانه‌ای دستش داده، از یک دکتر، تشخیص می‌ریزی‌اش بیشتر شده. یک شب که ریاضی ننویسد، یا فردایش امتحان داشته باشد، تمام مشخصات آنفلوآنزا در وجودش ظاهر می‌شود. یک شب نزدیک بود ببریمش بیمارستان بستری‌اش کنیم. خداخواهی، یکی از فامیل‌ها خانه‌بود و گفت: وارد بیمارستان بشوی، اول یک آمپول بهت می‌زنند، بعد از آن هم تا بیایند رگ دستت را برای وصل کردن سرم پیدا کنند، همه‌ی دست و بالت را تکه‌وپاره می‌کنند. این بود که کوتاه آمد و یواش‌یواش رنگ به رخسارش برگشت. با آمدن همسایه‌ی بغلی و دخترش به منزلمان، چنان شلنگ و تخته‌ای می‌انداخت که بیا و ببین. پیشنهاد دادند ببرمش پیش روان‌پزشک. پیش خودم گفتم، آخر بروم پیش روان‌پزشک چه بگویم؟ خدا پدر مشاور مدرسه را ایام‌زده، آدمم پیشش و او گفت که نه بابا، روان‌پزشک لازم نیست؟

یک روز خودش آمد گفت: مامان، من «بیش‌فعال» یک کاری برایم بکن. نمی‌دانم این را دیگر از چه کسی یاد گرفته بود! ۳ ماه دویدم تا خودم مشخصات بچه‌های «بیش‌فعال» و کدهای مربوط به رفتارشان را یاد گرفتم، بعد که خواستم کپی برابر اصل کنم، دیدم هیچ کدام، حتی یک نمونه هم با این بچه‌ی سرتقم هماهنگی ندارد. خدا می‌داند هر روز صبح وقتی مدرسه می‌آید، چه قدر آیت‌الکرسی می‌خوانم و فوت می‌کنم که از مدرسه زنگ نزنند و از دسته گل‌های خانم نگوبند. تازگی‌ها، خروس جنگی هم شده و مرتب با بچه‌های مردم می‌جنگد. سر مداد، دفتر، کتاب، کیف و... هر روز بعد از برگشت از مدرسه، یک کتاب گلایه دارد. والله، اون موقع‌ها که ما مدرسه می‌رفتیم، جرئت نمی‌کردیم از دم دفتر مدیر و ناظم رد بشویم، اما این خانم بدون هیچ ترس و واژه‌های، حضور و غیاب همه‌ی کارکنان مدرسه را می‌داند و رصد می‌کند کی، چه وقت، چگونه و چه‌طور به مدرسه می‌آید. به جای این که ما به او برنامه بدهیم، خانم مشخص می‌کند باید چه بکنیم، چه نکنیم؛ مامان فردا برویم خانه‌ی مادر بزرگ، شب جمعه برویم سرزمین عجایب؛ مهین خانم زنگ زد، در را باز نکن! پس فردا، سرویس مرا دم خانه‌ی دوستم پیاده کند، غروب بیایید دنبالم. دور از چشم مدرسه، کسی نفهمد آخر آبان تولد دوستم است، باید مرا برسانید که بروم تولد. یک کادویی هم برایم بخرید که نامبروان باشد و...

بعضی وقت‌ها دلم می‌خواهد از دستش یقه‌ام را پاره کنم؛ مخصوصاً موقعی که مسئله‌های ریاضی‌اش را غلط حل می‌کند. اعتراض که می‌کنم، می‌گوید خانم پای تخته اشتباهی حل کرد، من هم از روی تخته نوشتیم. مقصر خانم است نه من.

روزی نیست که مرا برای یک جنگ تن‌به‌تن با مادر دوستانش که با آن‌ها اختلاف دارد، فراخوان نکند. اما از دست تلویزیون دیدنش. قضای تمام سریال‌های شب‌مانده را باید بعد از برگشت از مدرسه به‌جا بیآورد. وای به روزی که از او علوم می‌پرسم و مغزش «ERORR» می‌دهد. خیلی خانمانه کتاب را می‌بندد و دستور صادر می‌کند که مغزش هنگ کرده است، باید فوراً یک لیوان آب میوه برایش بیآورم. روز بعد هم باید به پارک ساعی، بخش پرندگان، سری می‌زدیم تا خانم با سلام و صلوات، مبحث پوشش بدن پرندگان را بفهمی نفهمی یاد بگیرد.

خدا! آخر و عاقبت و سرنوشت من با این بچه چه می‌شود؟ آیا راه نجاتی دارم؟ مشکل بزرگ دیگرم این است که اگر همه‌ی این درددل‌ها را به هم‌سرم بگویم، صحرای محشری در خانه برپا می‌شود که نگو. پس مجبورم که بسوزم و بسازم. شاید بگویند خیلی بی‌عرضه‌ای، اما نه من بی‌عرضه نیستم. از بس در رادیو، تلویزیون، روزنامه و مجله‌ها گفته‌اند به بچه‌هایتان احترام بگذارید، خواسته‌هایشان را فراهم کنید، حرف شنوی داشته باشید، مراقب رفتارهایتان باشید، دست از پا خطا نکنید، یواشکی حرف بزنید، یواشکی بزن‌بزن کنید و... مثلاً می‌خواهم رعایتش را کنم.

من خودم یادم می‌آید، بچه که بودم، اگر مادرم روزی یک‌بار از پدرم کتک نمی‌خورد، آن روز برایش شب نمی‌شد! بعضی وقت‌ها که مادرم زیاد کار داشت، می‌گفت: سر جدت بیا مرا بزن، می‌خواهم بروم به کارهایم برسیم! والله نه بی‌تربیت شدیم، نه بداخلاق شدیم. مادر شوهر، خواهر شوهر و همه‌ی خانواده هم از من راضی هستند. با کم و زیاد شوهرم هم ساخته‌ام و هیچ وقت دنبال بهانه‌جویی و از این حرف‌ها نبوده‌ام. پیش خودم فکر می‌کنم اگر این دختر را شوهر بدهم، یک نسل باید از دستش عذاب بکشند. والله ما که این‌قدر بله‌بله‌اش را می‌گوییم، همیشه از ما طلبکار است، ما به او بدهکار. وای به روزی که به دلش راه نرویم. فکر کنم بزند من و شوهرم را از خانه بیرون کند...

\*\*\*

نوشته‌ی فوق، پارهای از درددل‌های شماست. نه توضیح می‌دهم، نه توجیه می‌کنم و نه...

کدام یک از نشانه‌های یاد شده، در فرزندتان وجود دارد؟ اگر دوست دارید، برایم بنویسید. در ماهنامه‌ی بعدی، جمع‌بندی نوشته‌های شما را خواهیم آورد و پس از آن، بعد از دسته‌بندی مشکلات، فکر می‌کنیم که باید چه کنیم تا مدرسه و خانواده‌ای با دانش‌آموزان مقید به مسئولیت و مقررات و در عین ملاحظت و مهربانی و دوستی داشته باشیم.

(لطفاً نوشته‌ها در پاکت‌های در بسته تحویل داده شوند)